



مرکز تحقیقات استراتژیک
معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی

گزارش

شماره ۲۷۶

اردیبهشت ۱۳۹۶



فاطمه محروق
مرکز تحقیقات استراتژیک

شراکت راهبردی چین و روسیه در روند مذاکرات صلح افغانستان

مقدمه

مناسبات چین و افغانستان طی یکی دو دهه اخیر با فراز و نشیب‌های زیادی همراه بوده است. بخشی این نوسانات رفتاری را می‌توان به ماهیت و فرایند تصمیم‌سازی سیاست خارجی چین در قبال این کشور نسبت داد و بخشی دیگر را ناشی از پیچیدگی جغرافیای سیاسی افغانستان و معادله چندمجهولی مستتر در آن دانست. اما با خروج تدریجی سیاست چین از «دیپلماسی خجول» به سوی سیاست خارجی «جسورانه‌تر» و با فعال شدن سیاست این کشور در قبال افغانستان، گمانه‌زنی‌ها در مورد تغییرات در سیاست چین نسبت به افغانستان بیشتر شده است. چین که سابق بر این رویکردی محتاطانه نسبت به طرف‌های درگیر در افغانستان داشته و عمده تمرکز خود برای همکاری در مذاکرات صلح افغانستان را روی پاکستان و مذاکرات همکاری‌های چهارجانبه می‌گذاشت، در حال تغییر این رویکرد است. نمود عینی این تحول را می‌توان در اجلاس سه‌جانبه مسکو (روسیه، چین و پاکستان) در خصوص مذاکرات صلح افغانستان خارج از چارچوب مذاکرات همکاری‌های

چهارجانبه دانست که یکبار بدون حضور این کشور و سپس با دعوت از افغانستان و سایر بازیگران منطقه‌ای درگیر در این کشور از جمله هند، ایران و پنج کشور آسیای میانه برگزار شد. نوشتار حاضر تلاش دارد تا به بررسی تغییر رویکرد چین نسبت به مذاکرات صلح افغانستان و چرایی شراکت راهبردی چین و روسیه در بازی بزرگ درگیر در این کشور بپردازد.

تلاش چین در بازتعریف روابط خود با بازیگران درگیر در روند مذاکرات صلح

قدر مسلم آن است که هسته اصلی سیاست خارجی چین را توسعه‌ی اقتصادی تشکیل می‌دهد. تحقق این انتخاب راهبردی نیازمند محیط امنیتی باثبات به عنوان شرط لازم برای پیشبرد توسعه‌ی اقتصادی است. بنابراین دغدغه‌های امنیتی چین در قبال همسایگان خود در آسیای مرکزی و جنوب آسیا از بسیاری جهات مکمل ابعاد اقتصادی روابط این کشور با آنهاست. چین تاکنون بر مبنای همین تفکر راهبردی از موضع‌گیری‌ها و حرکت‌های جنجالی در

می‌دهد که تهدیدهای امنیتی و منافع سیاسی مشترک موجب نزدیکی روسیه و چین در افغانستان شده است.

پویش‌های کلان سیستمی مؤثر در شراکت راهبردی چین و روسیه

با توجه به تحولات بین‌المللی دهه اخیر، شراکت راهبردی چین و روسیه در روند مذاکرات صلح افغانستان را می‌توان همچنین ماحصل تداخل چرخه جهانی قدرت و چرخه منطقه‌ای قدرت در شرایط شکنندگی الگوی نظم سیاسی سیاست بین‌الملل در دوره گذار دانست. در چرخه جهانی قدرت، صحنه سیاسی افغانستان تبدیل به صحنه عملیاتی قدرت‌های بزرگ و رقابت‌های استراتژیک بین آنها شده است. از آنجا که امریکا در شرایط کنونی از نظم هژمونیک فاصله گرفته و از میزان قدرت نسبی او با وجود برتری فعلی کاسته شده، فضای کنشگری بیشتری را به دو قدرت چالشگر چین و روسیه برای به چالش کشیدن قواعد بازی مطلوب امریکا و ساماندهی الگوی نظم بر مبنای قاعده‌سازی‌ها و نهادسازی‌های موردنظر آنها داده است. اما معادلات قدرت در صحنه سیاسی افغانستان به تنهایی در چارچوب منطق بازی قدرت و رقابت میان قدرت‌های بزرگ تعریف نمی‌شود، بلکه بازیگران منطقه‌ای و فراملی، چه بازیگران هم‌نوا با نظم حاکم همچون دولت مرکزی افغانستان و چه بازیگران ناراضی همانند طالبان و همچنین بازیگر فراملی داعش و میزان ارتباط این بازیگران با قدرت‌های بزرگ، نقشی مهم در پویش معادلات قدرت بازیگران درگیر در بحران افغانستان دارد. به عبارت دیگر، آسیب‌پذیری چین و روسیه از حضور بلندمدت امریکا در افغانستان و

بحران افغانستان احتراز کرده و تدریج‌گرایی و صبر و احتیاط را چراغ راه خود قرار داده است و با تلاش برای برقراری ثبات در افغانستان به دنبال پیشبرد منافع اقتصادی و امنیتی خود بوده است. در این راستا، چین همواره با دو نگرانی عمده روبرو بوده که بر درک راهبردی تصمیم‌سازان سیاسی چین از بحران افغانستان تأثیرگذار بوده است: ۱- ناامنی‌ها در افغانستان و نگرانی از تأثیر آن بر امنیت داخلی چین به خصوص در منطقه سین کیانگ؛ ۲- حضور بلند مدت امریکا در منطقه پیرامونی چین به عنوان بخشی از راهبرد این کشور برای مهار چین. بنابراین، وضعیت امنیتی افغانستان به شدت برای چین نگران کننده است و طی این سال‌ها به طور مستقیم و با مشارکت با پاکستان و امریکا (مذاکرات همکاری‌های چهارجانبه) در حال گفتگو با رهبران طالبان بوده است. اما این مذاکرات به نتیجه ملموسی نرسیده است. همچنین اعتماد چین به توانایی پاکستان برای جلوگیری از حملات تروریستی ضدمنافع چین در افغانستان کاهش یافته است؛ چرا که پاکستان تاجایی که ملاحظات کلان راهبردی‌اش در رابطه با افغانستان از جمله مرز دیورند و معادله قدرت با هند آسیب نبیند، وارد بازی چین می‌شود. عقب‌نشینی در هر یک از این ملاحظات کلان راهبردی نقطه ضعفی برای پاکستان خواهد بود و به همین منظور در تلاش است تا توازن رابطه را با چین حفظ کرده، طالبان را کامل در اختیار چین قرار ندهد تا بدین وسیله در فرایند صلح افغانستان اهرم فشار و انتخاب‌های راهبردی خود را از دست ندهد. این شرایط چین را به این سمت هدایت کرده است تا با طرف‌های بیشتر درگیر در افغانستان از جمله روسیه به دلیل اشتراک منافع و تهدید همکاری کند. مدل تهدید-منافع نشان

ادراک تهدید از ناحیه افزایش فعالیت‌های داعش در داخل خاک افغانستان و تسری آن به مرزهای سرزمینی آنها به عنوان ابزاری از سوی نیروهای بین‌المللی به رهبری امریکا برای مدیریت نظم موجود، به هماهنگی مواضع راهبردی چین و روسیه برای موازنه‌سازی در برابر ائتلاف غرب جهت تغییر نقاط هدف راهبردی آنها کمک کرده است. در این راستا، ابزار راهبردی چین و روسیه، طالبان اما این بار نه به عنوان یک گروه افراطی مذهبی، بلکه به عنوان یک نیروی سیاسی فعال داخلی در صحنه سیاسی افغانستان بوده است. بنابراین، با وجود اینکه طالبان به دلیل پتانسیل بالای آن برای ایجاد بی‌ثباتی در منطقه تهدیدات قابل توجهی ایفا می‌کند، ولی تنها نیرویی است که به دلیل تعارضات جدی با داعش می‌تواند این کار را به خوبی انجام دهد.

بازی راهبردی مستقل چین در روند صلح افغانستان

گرچه پویش‌های کلان سیستمی و مدل تهدید-منافع به هماهنگی مواضع و شراکت راهبردی چین و روسیه در قالب مذاکرات مشورتی مسکو انجامیده است، با این حال، در شرایط فعلی نوعی مناسبات مدیریت شده بین قدرت‌های بزرگ به چشم می‌خورد. چین علی‌رغم تهدید و منافع مشترک امنیتی در همکاری با روسیه، سیاستی مستقل را در افغانستان دنبال می‌کند، چراکه هنوز بحث مذاکرات چهارجانبه را رها نکرده است و نمی‌خواهد متهم به عدم همکاری در مذاکرات صلح شود. برای چین ثبات نسبی در همسایگی فرصتی برای رسیدگی به تهدیدات داخلی است که این کشور با آن روبرو است و نیز فرصتی برای دستیابی به منابع اقتصادی افغانستان و پیگیری

سیاست توسعه غربی چین است. چین نمی‌خواهد افغانستان به محلی برای رقابت چین با امریکا تبدیل شود، به ویژه اینکه می‌تواند از مزیت حضور امریکا در افغانستان برای انحراف توجه امریکا از درگیری و منازعه در شرق آسیا به جنوب و غرب آسیا بهره‌برد که دست این کشور را برای پیشبرد برنامه‌هایش باز می‌گذرد. بنابراین، چین بازی متعادلی را بین روسیه و امریکا به جلو می‌برد، ولی روسیه بازی پیچیده‌تری را دنبال می‌کند. بازی روس‌ها دو محور دارد: در محور نخست که همان نگرانی از تهدید گروه‌های تروریستی و رادیکال از جمله داعش برای منافع روسیه و تسری آن به آسیای مرکزی است، با چین همراستاست. اما در محور دوم، روسیه ممکن است با مشارکت در روند صلح افغانستان، این کشور را به صحنه تسویه حساب سیاسی با امریکا تبدیل کند که طی آن تمایل دارد رهبران غرب و از جمله امریکا را در باتلاق افغانستان گرفتار ببیند تا هم تاوان جنگ با شوروی را بدهند و هم اهرم سیاسی مناسب برای تغییر نقاط هدف راهبردی در تحولات احتمالی بحران سوریه و اوکراین را برای خود حفظ کند. بنابراین، برخلاف چین که هدف آن بیشتر متمایل به حل و فصل و به نتیجه رسیدن روند صلح افغانستان است، روسیه بیشتر به مدیریت و کنترل این روند متمایل دارد و نه حل و فصل آن. با این حال، هر یک از دو قدرت چین و روسیه نه مایل به قطع روابط خود با غرب و امریکا هستند و نه مایلند روابط خود را با غرب برای تشکیل اتحاد با یکدیگر قربانی کنند.



از گروه‌های بی‌ثبات کننده مانند طالبان به عنوان ابزار سیاست خارجی استفاده کند».

در طرف مقابل، شواهد حاکی از آن است که امریکا به دنبال مبارزه با گروه خاصی نیست، بلکه در حال حفظ توازن بین گروه‌های مبارز و قدرت‌های منطقه‌ای است و به دنبال آن است که گروه‌های مبارز هم‌زمان ضعیف شوند تا بدین وسیله همچنان الگوی نظم مطلوب خود را در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی حفظ کند. همچنین امریکا به دلیل اینکه به همراه نیروی ائتلافی‌اش قادر نبوده مذاکرات صلح را با موفقیت به جلو ببرد، تمایلی هم ندارد که آن را به رقیب راهبردی خود روسیه (و چین) بسپارد. به همین دلیل ضمن مخالفت با همکاری چین و روسیه با طالبان، معتقد است این حرکت آنها مشروعیت کابل و عملیات نظامی به رهبری امریکا علیه طالبان را به خطر می‌اندازد و موازنه نظامی را به ضرر افغانستان به هم می‌زند. امریکا بی‌میل نیست که برای مدیریت رقابت راهبردی با چین و روسیه، از حضور طالبان برای تداوم بخشیدن به حضور خود استفاده کند. در دوره اوباما امریکا تقریباً موازنه بیرونی را دنبال می‌کرد که هدف این راهبرد سپردن حفظ وضع موجود به بازیگران منطقه‌ای و حضور فیزیکی کمتر در مناطق بحران بود. اما سیاست‌های دولت ترامپ تا به امروز تداوم سیاست محافظه کاران بوده که همان سیاست مداخله‌گرایی است. گرچه دولت جدید هنوز بازنگری سیاسی را انجام نداده، سیاست‌های آن تا به امروز بازتاب رقابت و مناقشه میان دوبخش رقیب عمده در هیئت حاکمه امریکا بوده است: یکی بخش حامیان چندجانبه‌گرایی نولیبرالی که در اصل منافع سرمایه غیرنظامی فراملیتی را نمایندگی می‌کند و دیگری هواداران ملی‌گرایی و نظامی‌گری که صاحبان

نقش دولت افغانستان در بازی راهبردی چین و روسیه

برگزاری دور اول مذاکرات مشورتی مسکو بدون حضور دولت افغانستان می‌تواند وضعیت توزیع قدرت را به درستی توصیف کند. به نظر می‌رسد چین و روسیه حضور دولت افغانستان را به خاطر نزدیکی به امریکا حداقل در مراحل آغاز گفتگو خیلی مؤثر نمی‌دانستند تا بدین وسیله بتوانند عدم تقارن قدرت در صحنه سیاسی افغانستان را پوشش دهند. شکست مذاکرات چهارجانبه ممکن است چین را به این نتیجه رسانده باشد که امریکا در روند صلح افغانستان جدی عمل نمی‌کند، چرا که حاکمیت رسمی افغانستان همراهی نمی‌کند. حضور نمایندگان دولت مرکزی افغانستان در دو دور بعدی در سطح مدیر کل، به عبارتی پایین‌تر از وزیر دفاع یا حتی معاون وزیر، صحت این احتمال را بیشتر تقویت می‌کند. چین و روسیه بیشتر تمایل داشتند به یک توافق حداقلی بر سر طالبان برسند تا زمینه‌هایی را ایجاد کنند که طرف مقابل چهارچوب موجود را بپذیرد. در غیر این صورت ورود دولت مرکزی افغانستان ممکن بود اجازه ندهد روند مذاکرات به خوبی پیش رود. این روند با استقبال پاکستان نیز همراه بوده، چرا که وقتی دولت افغانستان تحت فشار قرار بگیرد ممکن است در نهایت حاضر به اعطای امتیازاتی شود. از سوی دیگر، چنانچه داوود مرادیان رئیس موسسه مطالعات استراتژیک افغانستان اظهار داشته است، به دلیل نزدیکی هند به افغانستان، «چین اتحادش با پاکستان را برای ساخت یک خاکریز منطقه‌ای ضد هند و امریکا ضروری می‌بیند، حتی در صورتی که پاکستان

بازی افغانستان شریکی فعال با مسکو خواهد بود و با جسارت بیشتری در این زمینه قدم خواهد زد.

صنایع نظامی و صاحبان صنایع غیررقابتی در صحنه بین‌المللی را نمایندگی می‌کند. اکنون شاهد تسلط قاطعانه بخش دوم بر بخش اول و افزایش نظامی‌گری و مداخله‌گرایی در دوره ترامپ هستیم. تصمیم این دولت به افزایش سطح نیروهای حاضر در افغانستان و پرتاب بمب غیرهسته‌ای موسوم به بمب مادر در خاک افغانستان ضمن تقویت این استدلال، حاکی از آن است که طولانی شدن بحران افغانستان می‌تواند یکی از سیاست‌های حضور امریکا در افغانستان جهت تداوم نظم موجود باشد و همین سیاست چین و روسیه را بیشتر در بحث افغانستان به هم نزدیک می‌کند.

نتیجه

فرایند مذاکرات مشورتی مسکو ممکن است برای چین و روسیه هم موضوع معامله و همکاری غرب و هم در عین حال بخشی از راهبرد چالش با غرب قرار بگیرد و این مسأله به نوبه خود روابط چین با افغانستان را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد. گرچه با رشد قدرت‌های نوظهور همچون چین و بازسازی قدرت روسیه شاهد نوعی نوسان در چرخه ژئوپلیتیک جهانی و به چالش کشیده شدن الگوی نظم موجود هستیم، در صحنه سیاسی افغانستان، به دلیل رقابت‌های درون منطقه‌ای، به هم ریختگی درونی، عدم علاقه جدی دو قدرت بزرگ چین و روسیه به رویارویی با امریکا، همچنان امریکا نقش مسلط را ایفا کند. انتخاب استراتژیک چین کماکان تداوم کار با طالبان در عین ارتباط با حکومت افغانستان است و عنصر کلیدی احتیاط را در رابطه با آن دو حفظ می‌کند، اما به دلیل فرصت‌های راهبردی پیش‌آمده از تحولات ساختاری نظام بین‌الملل و کاهش هزینه‌های راهبردی چالش با امریکا در شرق آسیا، در زمین

